1395.11.10

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه مباحث

سخن در دلالت روایت عبد الله بن وضاح بر لزوم احتیاط بود. در مراد از حمره در این روایت سه احتمال وجود دارد. احتمال اول که در جلسه قبل بیان و بررسی شد، این بود که مراد از حمره، سرخی واقع در قسمت مغرب است که احتمال دارد ناشی از وجود خورشید در سطح افق باشد. بیان شد این حمره با حمره مغربیه معهود متفاوت است و به علت وجود کوه در قسمت مغرب این احتمال وجود دارد که با وجود این که خورشید پشت کوه رفته است اما هنوز از سطح افق مستتر نشده باشد. شهید صدر این احتمال را با روایت سازگار دانسته و روایت را مطابق این احتمال غیر مرتبط با کلام اخباری می داند. در این احتمال لزوم احتیاط به علت قاعده اشتغال و استصحاب موجود در فرض است.

احتمال دوم در معنای حمره (حمره مغربیه)

شهید صدر[[1]](#footnote-1) احتمال دوم در معنای حمره را اراده حمره مغربیه معهود می داند. مطابق این احتمال، روایت تقیه ای است زیرا این روایت مطابق مسلک خطابیه بوده و روایات ما ذهاب حمره مغربیه را برای دخول وقت نماز مغرب لازم نمی دانند و با ذهاب حمره مشرقیه یا به واسطه خود آن یا به واسطه استتار قرص، قطعا وقت مغرب شده و لازم نیست تا ذهاب حمره مغربیه منتظر ماند. تقیه از خطابیه می تواند به این علت باشد که امام ع از تعرّض خطابیه به خویش خوف داشته و به این علت حکم مطابق نظر خطابیه را بیان کرده است. احتمال دوم در تقیه از خطابیه که به نظر قوی تر است، نظارت امام ع به حکم ظرف تقیه است به این معنا که ایشان، برای این که در مراوده شیعیان با خطابیه مشکلی برای شیعیان ایجاد نشود، امر به این تقیه داده اند. احتمال تقیه از خطابیه بعید نیست زیرا ابو الخطاب سردسته آنها در نهایت به واسطه حکومت اعدام می شود و همین نشانگر قدرت سیاسی و اجتماعی برای خطابیه است.

نکته ای که در کلام شهید صدر وجود دارد آن است که مطابق این احتمال مراد از «تأخذ بالحائطه لدینک» تبیین نشده است در حالی که رابطه احتیاط و توقف با ذهاب حمره مغربیه نیازمند توضیح است.

احتمال سوم در معنای حمره (حمره مشرقیه)

احتمال اول و دوم هر دو ناظر به حمره حاصل در مغرب بود که در یک احتمال مراد حمره مغربیه معهود و در یک احتمال مراد حمره حاصل در مغرب همراه با احتمال وجود خورشید در سطح افق، بود. احتمال سوم این است که مراد از حمره، حمره مشرقیه باشد. شاید با این احتمال بتوان بر قول اخباری استدلال کرد زیرا اگر شک در ملاک مغرب وجود داشته باشد که آیا حمره مشرقیه ملاک است یا استتار قرص؟ شک در حکم شرعی وجود دارد و امام ع در شبهه حکمیه بدویه امر به احتیاط کرده است.

**اشکال در دلالت روایت بر لزوم احتیاط**

شهید صدر[[2]](#footnote-2) استدلال به این روایت را مطابق احتمال سوم بر لزوم احتیاط صحیح نمی دانند زیرا قانون اولیه پرسش از امام ع این است که حضرت ع شبهه را با بیان حکم واقعی حل کنند نه آنکه امر به احتیاط کنند و با بیان حکم ظاهری شبهه را تثبیت کنند.

**حمل روایت بر تقیه**

مطابق این سخن باید روایت را حمل بر تقیه کرد به این معنا که ذهاب حمره مشرقیه ملاک است اما امام ع با به کار بردن لفظ احتیاط، تقیه را به نحوی القا می کنند تا مخالفتی علنی با فتوای اهل تسنن نشده باشد. پس در این روایت تقیه در این که حکم به عنوان احتیاط جعل شده است، وجود دارد.

تقیه محتمل در این روایت به علت خوف امام ع از جان خویش نیست بلکه برای حفظ شیعیان است. مرحوم وحید بهبهانی گاه به این تعبیر بیان کرده است که :«المراد الاتقاء لا التقیه»[[3]](#footnote-3) امام ع گاه برای برطرف کردن مشکلات عمل به روایت، در بیان حکم تقیه می کرده تا با عمل شیعیان به حکم واقعی مشکلی برای آنها ایجاد نشود. تقیه در مقام عمل نیز خود می تواند بیان حکم تقیه ای که حکم اضطراری ثانوی است، باشد و می تواند در نحوه بیان حکم باشد.

**حمل روایت بر اماره بودن ذهاب حمره بر استتار قرص**

شهید صدر[[4]](#footnote-4) بیان می کنند: ممکن است احتمال سوم به گونه ای تقریب شود که تقیه نیز در آن وجود نداشته باشد. برای تقریب احتمال سوم می توان گفت: استتار قرص و غیبوبت شمس از افق ما شرط نیست و غیبوبت شمس از نقطه نزدیک به افق محل زندگی ما که خورشید در آن دیرتر غروب می کند، ملاک مغرب شرعی است و استتار شمس در آن منطقه ملازم با ذهاب حمره مشرقیه در منطقه زندگی مکلّف است. ایشان در توضیح این مطلب، احتمالات در ملاک مغرب شرعی را سه احتمال بیان می کنند: سقوط قرص از افق مکلّف، ذهاب حمره مشرقیه، اماریت ذهاب حمره بر استتار قرص در منطقه زمانی بعد از محل زندگی مکلف. ایشان اماریت را به دو صورت تصویر کرده است: گاه اماره با ذو الاماره و طریق با ذو الطریق مساوی و ملازم است و با تحقق طریق، ذو الطریق نیز تحقق می یابد و گاه طریق اخص از ذو الطریق است به این معنا که با ذهاب حمره مشرقیه در این منطقه، حتما قرص در منطقه دیگری که ملاک مغرب شرعی است، مستتر شده است اما امکان دارد استتار قرص در آن منطقه پیش از ذهاب حمره در منطقه ما باشد. شارع به این علت که تشخیص استتار قرص در منطقه مجاور مشکل است، اماره ای را برای آن جعل کرده است که تطبیق این اماره بر ملاک واقعی، تطبیقی احتیاطی است و با ایجاد

این اماره قطعا استتار قرص در آن منطقه اتفاق افتاده هر چند ممکن است استتار قرص مساوی با ذهاب حمره بوده یا پیش از آن اتفاق افتاده باشد. ایشان در ادامه این احتمال را مستفاد از برخی روایات می دانند.

برای توضیح کلام اخیر شهید صدر ذکر این نکته مفید است که امکان دارد بین استتار قرص در یک منطقه و ذهاب حمره در منطقه ای دیگر، تلازم وجود نداشته گاه ذهاب حمره و استتار، همراه بوده و گاه استتار پیش از ذهاب حمره باشد. علت این اتفاق آن است که تشکیل حمره و ذهاب آن، تنها وابسته به استتار قرص نیست بلکه ملاک های دیگری مانند دمای هوا، رطوبت موجود و غبار در هوا موجب تغییر در زمان ذهاب حمره مشرقیه است.

**احتمال سوم در اماریت ذهاب حمره**

احتمال سومی در اماریت ذهاب حمره بر استتار قرص وجود دارد. در بحث هلال برخی قائلند ملاک در هلال و اول ماه، منطقه ای است که عرفا متحد حساب شوند و این منطقه حکمی واحد دارد هر چند تنها در یک نقطه از این منطقه هلال رؤیت شود. مثلا تهران که محدوده ای حدود 70 کیلومتر دارد، حکم واحدی دارد و با رؤیت هلال در یکی از مناطق آن، در تمام تهران حکم به اول ماه بودن می شود. با استفاده از این نظر در بحث هلال می توان احتمال داد، ملاک در مغرب شرعی نیز منطقه به منطقه است و امکان دارد این منطقه، منطقه ای محدود بوده و امکان دارد منطقه ای گسترده باشد و امکان دارد شرایط جغرافیایی و اقلیمی منطقه مانند دشت بودن یا کوه بودن، سرسبز بودن یا کویر بودن و مانند آن، در وحدت منطقه یا تعدد آن تأثیر گذار باشد. مطابق این احتمال، زمان استتار قرص از یک منطقه گسترده با زمان استتار قرص از یک منطقه محدود متفاوت است و شارع برای تشخیص استتار قرص، اماره ذهاب حمره را جعل کرده که امکان دارد در یک منطقه گسترده، ذهاب حمره ملازم با استتار قرص از این منطقه باشد و در یک منطقه محدود، استتار قرص پیش از ذهاب حمره اتفاق افتاده باشد. در این احتمال جعل اماره از باب احتیاط و به این علت است که تشخیص استتار قرص از منطقه برای عرف ابهام ثبوتی داشته و قابل تشخیص نبوده است.

پس همانگونه که می توان عدم تلازم زمانی ذهاب حمره و استتار قرص و وحدت در برخی از مواقع و عدم وحدت در برخی دیگر را با تأثیر عواملی مانند غبار و دمای هوا توجیه کرد می توان این اتفاق را با مناطق مختلف از نظر گستردگی بیشتر یا کمتر توجیه کرد.

ذکر این نکته ضروری است که جعل اماره در این فرض به علت احتیاط موجب حکم ظاهری بودن نیست. زیرا در این موارد خود شارع به مناط احتیاط حکم واقعی که بر ملاکی ثبوتی وجود داشته است به مناط احتیاط به مناط دیگری تغییر داده است و در حقیقت حکم واقعی تغییر کرده اما علت این تغییر احتیاط بوده است. پس احتیاط ملاک حکم واقعی شارع است. در احتمال اول در مراد از حمره، احتیاط ملاک حکم ظاهری شارع بود و بیان شد چون غروب خورشید روشن نیست و امکان دارد خورشید مستتر نشده باشد، باید احتیاط کرد تا یقین حاصل شود که غروب حاصل شده است.

**روایات دال بر اماریت ذهاب حمره بر استتار قرص در منطقه ای دیگر**

شهید صدر بیان کرد برخی روایات دلالت بر آن دارد که ملاک مغرب شرعی استتار قرص در منطقه زمانی مکلف نیست بلکه استتار قرص در منطقه ای که غروب در آن متأخر از منطقه زمانی مکلف است. احتمال دارد نظر ایشان به این دو روایت باشد. این روایات را از باب شانزده از ابواب مواقیت الصلوه جلد چهارم جامع الاحادیث، می خوانیم.

**روایت علی بن احمد بن اشیم**

حدیث 5774: مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْیَمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ‏ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ تَدْرِی کَیْفَ ذَاکَ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ الْمَشْرِقَ‏ مُطِلٌ‏ عَلَی الْمَغْرِبِ هَکَذَا وَ رَفَعَ یَمِینَهُ فَوْقَ یَسَارِهِ فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا.[[5]](#footnote-5) امام ع دست راست خویش را بر دست چپ قرار داد و فرمود: مشرق این گونه بر مغرب واقع شده است و با غروب خورشید در سمت مغرب، حمره از سمت مشرق خواهد رفت. با توجه به این نکته که روشن است بین استتار قرص و ذهاب حمره مشرقیه تلازم وجود ندارد و بعد از دقایقی از استتار، حمره مشرقیه زائل می شود، باید روایت را بر آن حمل کرد که حضرت ع ملاک استتار را در منطقه ای دورتر از منطقه مکلف در نظر گرفته است.

**روایت برید بن معاویه**

حدیث 5777 تا 5779: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَیْدِ بْنِ مُعَاوِیَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ یَعْنِی مِنَ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا.[[6]](#footnote-6)

در جامع الاحادیث سه روایت پشت سرهم که روشن است روایتی واحد است، سه رقم متقاوت خورده است و این صحیح به نظر نمی رسد.

در این روایت امام ع بیان کرده است با از بین رفتن حمره از مشرق، خورشید از شرق زمین و غرب زمین غروب کرده است. روشن است که با ذهاب حمره مشرقیه در منطقه ما خورشید از تمام کره زمین غروب نکرده است، پس حضرت ع از «الارض»، منطقه جغرافیایی محدودی را اراده کرده که در مغرب شرعی وحدت حکم دارند.

**روایات دال بر ملاک بودن استتار قرص از افق مکلّف**

 بر خلاف کلام شهید صدر روایاتی وجود دارد که دلالت می کند استتار قرص در منطقه زمانی مکلّف معتبر است و استتار قرص در منطقه زمانی دیگر ملاک حکم نیست.

**روایت عبید بن زراره**

حدیث 5748: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَدِّیَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَمِعْتُهُ یَقُولُ صَحِبَنِی رَجُلٌ کَانَ یُمَسِّی‏ بِالْمَغْرِبِ‏ وَ یُغَلِّسُ بِالْفَجْرِ فَکُنْتُ أَنَا أُصَلِّی

الْمَغْرِبَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَ أُصَلِّی الْفَجْرَ إِذَا اسْتَبَانَ لِیَ الْفَجْرُ فَقَالَ لِیَ الرَّجُلُ مَا یَمْنَعُکَ أَنْ تَصْنَعَ مِثْلَ مَا أَصْنَعُ فَإِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ عَلَی قَوْمٍ قَبْلَنَا وَ تَغْرُبُ عَنَّا وَ هِیَ طَالِعَةٌ عَلَی آخَرِینَ بَعْدُ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّمَا عَلَیْنَا أَنْ نُصَلِّیَ إِذَا وَجَبَتِ الشَّمْسُ عَنَّا وَ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عِنْدَنَا لَیْسَ عَلَیْنَا إِلَّا ذَلِکَ وَ عَلَی أُولَئِکَ أَنْ یُصَلُّوا إِذَا غَرَبَتْ عَنْهُمْ.[[7]](#footnote-7)

«یمسی بالمغرب»[[8]](#footnote-8) در این روایت به این معناست که مغرب را کم می کرد و قسمتی از آن را در عصر قرار می داد و «یجعل قطعه من المغرب مساء» و «یغلس بالفجر» به این معناست که قسمتی از فجر را جزء شب حساب می کرد. نکته جالب در این روایت، نحوه برخورد شخص با امام ع است. این شخص از امام ع ایراد گرفته است که چرا مانند من نماز مغرب و صبح خود را نخواندی؟ برخی از اشخاص به حدی پررو بوده اند که در مقابل امام ع می ایستادند. در روایتی وارد شده که سفیان (سفیان مطلق منصرف به سفیان بن ثوری است) در مورد حج اعتراضی را به امام ع می کند و امام ع با نقل از پیامبر ص در صدد پاسخ به او هستند. با این که عامه امام ع را به عنوا صادق قبول دارند اما با این حال سفیان به امام می گوید: «اری لک ان لا تفعل»[[9]](#footnote-9) انسان هر چند شخصی را قبول ندارد اما باید در ارتباط با او حیا را رعایت کرده و بی احترامی نکند. ابن حزم قلم بسیار تندی دارد و در المحلّی گاه در قبال مخالفان نظر خویش در مقام ایراد بیان می کند: «ان الحیاء من الدین»[[10]](#footnote-10)

امام ع در این روایت در پاسخ این شخص که امکان دارد هنوز خورشید بر همه غروب نکرده باشد پس باید نماز را تا اطمینان به غروب خورشید، به تأخیر انداخت، می فرماید: ملاک غروب هر کس منطقه خود اوست و در نظر گرفتن مناطق دیگر صحیح نیست.

**رویات سماعه بن مهران**

حدیث 5783: عَنْهُ عَنْ مُوسَی بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع- فِی الْمَغْرِبِ إِنَّا رُبَّمَا صَلَّیْنَا وَ نَحْنُ نَخَافُ أَنْ تَکُونَ الشَّمْسُ خَلْفَ الْجَبَلِ أَوْ قَدْ سَتَرَنَا مِنْهَا الْجَبَلُ قَالَ فَقَالَ لَیْسَ عَلَیْکَ صُعُودُ الْجَبَلِ.[[11]](#footnote-11)

روایت بعدی توضیح بهتری دارد که در ذیل آن هر دو روایت را توضیح می دهیم.

**روایت ابی اسامه**

حدیث 5784: سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ حَرِیزٍ عَنْ أَبِی أُسَامَةَ أَوْ غَیْرِهِ قَالَ: صَعِدْتُ‏ مَرَّةً جَبَلَ أَبِی قُبَیْسٍ وَ النَّاسُ یُصَلُّونَ الْمَغْرِبَ فَرَأَیْتُ الشَّمْسَ لَمْ تَغِبْ إِنَّمَا تَوَارَتْ خَلْفَ الْجَبَلِ عَنِ النَّاسِ فَلَقِیتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِکَ فَقَالَ لِی وَ لِمَ فَعَلْتَ ذَلِکَ بِئْسَ مَا صَنَعْتَ إِنَّمَا تُصَلِّیهَا إِذَا لَمْ تَرَهَا خَلْفَ جَبَلٍ غَابَتْ أَوْ غَارَتْ مَا لَمْ یُجَلِّلْهَا سَحَابٌ أَوْ ظُلَمٌ تُظِلُّهَا فَإِنَّمَا عَلَیْکَ مَشْرِقُکَ وَ مَغْرِبُکَ وَ لَیْسَ عَلَی النَّاسِ أَنْ یَبْحَثُوا. [[12]](#footnote-12)

در این روایت بیان شده است که مشرق و مغرب تو ملاک است و نیازی به فحص نیست و نباید برای فحص بالای کوه رفت و به عبارتی دیگر مشرق و مغرب مکان های دیگر دخلی در مشرق و مغرب مکان زندگی مکلف ندارد.

روایت بعدی حدیث 5749 این باب از جامع الاحادیث است[[13]](#footnote-13) که در جلسه آینده بیان خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 438

الاحتمال الثاني: ان تكون هذه الحمرة عبارة عن الحمرة المغربيّة، فكأنّ السائل يحتمل أنّ صلاة المغرب لا بدّ في دخول وقتها من زوال الحمرة المغربيّة، كما يقول بذلك الخطّابيّون. و على هذا الاحتمال لا بدّ من ردّ الرواية إلى أهلها، لأنّها تكون إمضاء بوجه من الوجوه- إمّا بلحاظ الحكم الواقعيّ، أو بلحاظ الحكم الظاهريّ- لعمل الخطّابيّين من الانتظار إلى ذهاب الحمرة المغربيّة، و بطلان هذا المطلب من ضروريّات الفقه، و قد جاء في الروايات العديدة و الصحيحة سندا التبرّي و اللعن بالنسبة لهم على مثل هذه البدع. [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص438

الاحتمال الثالث: أن تكون هذه الحمرة هي الحمرة المشرقيّة، و يفرض الجبل في جهة المشرق، و السائل احتمل أنّ الوقت لا يدخل إلّا بذهاب الحمرة المشرقيّة، كما احتمل أنّ الوقت يدخل بمجرّد غروب الشمس.

و على هذا قد يقال: إنّ هذا الجواب لا بدّ من الالتزام بحمله على غير محمل الجدّ، إذ لو كانت غيبوبة القرص كافية في المقام فلما ذا يأمر الإمام عليه السلام بالانتظار؟! و لو لم تكن كافية بل لا بدّ من ذهاب الحمرة المشرقيّة- كما عليه مشهور الإماميّة- فلما ذا يأمر عليه السلام بالاحتياط و هو العالم بتمام الأحكام و قد استفتي في الشبهة الحكميّة؟! و من هنا يتعيّن حمله على أنّه يريد بيان وجوب الانتظار، و أن الوقت لا يدخل إلّا بذهاب الحمرة المشرقيّة، لكن حيث إنّ هذا المطلب خلاف رأي علماء السنّة بيّنه في صيغة الاحتياط لتخفّ فيه التبعة، و يتخلّص بذلك من محذور المخالفة. فأصل الفتوى بلزوم الانتظار جدّيّ، لكن بيانه بلسان الاحتياط غير جدّي، و عليه فيسقط الاستدلال بالرواية. [↑](#footnote-ref-2)
3. الحاشية على مدارك الأحكام؛ ج3، ص: 27 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 439 [↑](#footnote-ref-4)
5. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 278، ح 1 و تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص29، ح 34 [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص: 278، ح 2 و تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص29، ح 35 روایت در تهذیب این گونه وارد شده است: وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنْ نَاحِيَةِ الْمَشْرِقِ فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ مِنْ غَرْبِهَا. [↑](#footnote-ref-6)
7. الأمالي( للصدوق) ؛ النص ؛ ص81، مجلس 18، ح 15 [↑](#footnote-ref-7)
8. مرحوم مجلسی در بحار در تفسیر این روایت می نویسد: بيان: يمسي‏ بالمغرب‏ أي يوقعها في المساء و بعد دخول الليل و قال الجوهري الغلس ظلمة آخر الليل و التغليس السير بغلس يقال غلسنا الماء أي وردناه بغلس و كذلك إذا فعلنا الصلاة بغلس. بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج‏80 ؛ ص59 [↑](#footnote-ref-8)
9. این روایت طولانی است که الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏4 ؛ ص300 وارد شده است. قطعه ای از روایت این است: ثُمَّ قَالَ إِنَّ سُفْيَانَ فَقِيهَكُمْ أَتَانِي فَقَالَ مَا يَحْمِلُكَ عَلَى أَنْ تَأْمُرَ أَصْحَابَكَ يَأْتُونَ الْجِعْرَانَةَ فَيُحْرِمُونَ مِنْهَا فَقُلْتُ لَهُ هُوَ وَقْتٌ مِنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ وَ أَيُّ وَقْتٍ مِنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ ص هُوَ فَقُلْتُ لَهُ أَحْرَمَ مِنْهَا حِينَ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ وَ مَرْجِعُهُ مِنَ الطَّائِفِ فَقَالَ إِنَّمَا هَذَا شَيْ‏ءٌ أَخَذْتُهُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ كَانَ إِذَا رَأَى الْهِلَالَ صَاحَ بِالْحَجِّ فَقُلْتُ أَ لَيْسَ قَدْ كَانَ عِنْدَكُمْ مَرْضِيّاً قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَحْرَمُوا مِنَ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ إِنَّ أُولَئِكَ كَانُوا مُتَمَتِّعِينَ فِي‏ أَعْنَاقِهِمُ الدِّمَاءُ وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَطَنُوا بِمَكَّةَ فَصَارُوا كَأَنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَ أَهْلُ مَكَّةَ لَا مُتْعَةَ لَهُمْ فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَخْرُجُوا مِنْ مَكَّةَ إِلَى بَعْضِ الْمَوَاقِيتِ وَ أَنْ يَسْتَغِبُّوا بِهِ أَيَّاماً فَقَالَ لِي وَ أَنَا أُخْبِرُهُ أَنَّهَا وَقْتٌ مِنْ مَوَاقِيتِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَإِنِّي أَرَى‏ لَكَ‏ أَنْ‏ لَا تَفْعَلَ‏ فَضَحِكْتُ وَ قُلْتُ وَ لَكِنِّي أَرَى لَهُمْ أَنْ يَفْعَلُوا [↑](#footnote-ref-9)
10. ابن حزم در یکی از عبارت خود می نویسد: وَهَذَا أَمْرٌ مُخْجِلٌ جِدًّا، وَبُعْدٌ عَنْ الْحَيَاءِ وَالدِّينِ المحلّی بالآثار؛ ج 4، ص:116 [↑](#footnote-ref-10)
11. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص264، ح 91 [↑](#footnote-ref-11)
12. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص264، ح 90 در فقیه؛ ج 1، ص: 220 روایت وارد شده اما در سند آن «او غیره» نیست. [↑](#footnote-ref-12)
13. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏2 ؛ ص258

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ لِي‏ مَسُّوا بِالْمَغْرِبِ‏ قَلِيلًا فَإِنَّ الشَّمْسَ تَغِيبُ مِنْ عِنْدِكُمْ قَبْلَ أَنْ تَغِيبَ مِنْ عِنْدِنَا. [↑](#footnote-ref-13)